تحقیقات کلامی
فصلنامه علمی پژوهشی
انجمن کلام اسلامی حوزه
سال پنجم، شماره نوزدهم، زمستان ۱۳۹۶

Tahqīqāt-e Kalāmi
Islamic Theology Studies
An Academic Quarterly
Vol.5, No.19, January-March 2018

بررسی اشکال‌های وارد بر برهان محقق اصفهانی در اثبات خداوند با تفکیک تقریرهای مختلف آن

محمد محمدرضایی[۱]
مهدی خیاطزاده[۲]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۰۳
تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۹/۳۰

چکیده

از جملهٔ براهین اثبات وجود خداوند، برهانی است که محقق اصفهانی‌ﷺ بیان کرده است. این برهان، در میان اندیشمندان معاصر، طرف‌داران و منتقدان جدی داشته و در مجموع پنج تقریر، در سه محور کلی، برای آن بیان گردیده است: محور اول، مفهوم واجب الوجود از این جهت که مفهومی ذهنی است؛ محور دوم، مفهوم واجب الوجود از این جهت که از امری ورای خود حکایت می‌کند؛ و در نهایت، حقیقتِ واجب الوجود یا موجود بذاته در خارج. هر کدام از این تقریرها با اشکال‌هایی مواجه شده است. خلط بین حمل اولی و شایع، مصادرهٔ به مطلوب، خلط بین قضیهٔ بتیه و غیر بتیه و نقض به شریک الباریء، اشکال‌های اصلی این برهان، در محورهای سه‌گانه هستند. در اثر پیش رو، اشکال‌های پیش‌گفته و نیز پاسخ‌های آن‌ها مورد بررسی و داوری قرار گرفته‌اند و در نهایت اثبات می‌شود که این برهان در تمامی تقریرهای خود، مورد نقد بوده و در اثبات وجود خداوند ناکارآمد است.

واژگان کلیدی

تقریرهای پنج‌گانهٔ برهان، خلط بین حمل اولی و شایع، خلط بین قضیهٔ بتیه و لا بتیه، مصادرهٔ به مطلوب، نقض به شریک الباریء، محقق اصفهانی.

---

۱. استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران (پردیس فارابی).
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشتهٔ فلسفه دین دانشگاه تهران (پردیس فارابی).

مقدمه

شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (۱۲۹۶ـ۱۳۶۱ق)، معروف به «محقق اصفهانی» یکی از متفکران مهمّ عصر کنونی است که در اثر منظوم خود به نام *تحفهٔ الحکیم*، برهان جدیدی برای اثبات خداوند ارائه کرده است. این برهان که در آثار پیشینیان یافت نمی‌شود، تنها در قالب چند بیت ارائه شده است[1] (حائری یزدی، ۱۳۸۰: ۱۰۲). بعد از ایشان، این برهان توجه برخی از اندیشمندان را به خود جلب کرده و تقریرهای مختلفی برای آن بیان شده است. عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند این برهان، شبیه برهان آنسلم بوده و از جملهٔ براهین وجودی بر اثبات حق‌تعالی به شمار می‌رود. عده‌ای نیز آن را تقریر دیگری از برهان صدیقین می‌دانند.

در میان متفکران و اندیشمندانی که به برهان محقق اصفهانی پرداخته‌اند، تقریرهای گوناگونی در مورد برهان ایشان وجود دارد. در مجموع، پنج تقریر در سه محور کلی پیرامون این برهان وجود دارد. تفاوت این تقریرها در نقطهٔ آغازین آن است. برخی، نقطهٔ آغازین این برهان را حقیقت واجب دانسته و این برهان را تقریر جدیدی از برهان صدیقین می‌دانند و برخی دیگر، نقطهٔ آغازین را مفهوم واجب الوجود بما هو مفهوم می‌دانند. برخی نیز مفهوم واجب الوجود را از این جهت که حکایت از مطابَقی خارجی دارد، نقطهٔ آغازین می‌دانند.

تقریرهای پیش‌گفته با اشکال‌هایی مواجه گردیده‌اند. علامه طباطبائی، آیت‌الله جوادی آملی و مهدی حائری یزدی از جمله صاحب‌نظرانی هستند که اشکال‌هایی را بر این برهان وارد

---

۱. ابیات محقق اصفهانی به این شرح است:

ما کـــان موجوداً بذاته بلا حیـثٍ هو الواجب جلّ وعلا

ترجمه: آنچه به ذاته و بدون حیثیت تقییدی و حیثیت تعلیلی، موجود است، واجب الوجود است.

و هو بذاتـــــه دلیل ذاته أصـــدق شاهدٍ علي إثباته

ترجمه: واجب الوجود به ذات خود، دلیل تحقق ذات خود بوده و صادق‌ترین شاهد و دلیل بر اثبات خود است.

یقضي بهذا کلّ حدس صائبٍ لو لـم یکن مطابَق للواجب

ترجمه: هر حدس مطابق با واقع به چنین نتیجه‌ای حکم می‌کند. اگر مطابق و ما بازائی برای واجب الوجود نباشد،

لکـــــان إمّا هو لامتناعه و هو خلاف مقتـضی طباعه

ترجمه: [نبودن ما بازاء برای آن،] یا به دلیل امتناع ذاتی آن است؛ در حالی که امتناع، خلاف طبع واجب آن است.

أو هو لافتقاره إلي السبـــب و الفرض فردیتــه لما وجب

ترجمه: و یا به این دلیل است که ما بازاء آن ممکن الوجود بوده و نیازمند سبب است [و به دلیل عدم تحقق علتش، محقق نشده است]، در حالی که فرض کلام این بود که این فرد، فرد واجب الوجود است.

فالنظر الصحیح في الوجوب یفضـي إلي حقیقة المطلوب

ترجمه: بنابراین، تأمل صحیح در وجوب واجب الوجود، منتهی به اثبات حقیقت آن در خارج می‌شود.

ساخته‌اند. در مقابل، اندیشمندان دیگری، مانند استاد حسین عشاقی، با تأکید بر صحت برهان محقق اصفهانی در صدد برآمده‌اند تا از آن دفاع کنند.

در آثار و مقاله‌هایی که دربارهٔ این برهان به رشتهٔ تحریر درآمده، هیچ پژوهشی، استقصای تامی دربارهٔ این تقریرها نداشته است؛ به همین روی، این اثر از این جهت، پژوهشی نو و بدون سابقه به شمار می‌رود. در اثر پیش رو، به بررسی اشکال‌های وارد بر هر تقریر می‌پردازیم و در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که عمدهٔ اشکال‌ها به برهان ایشان وارد بوده و این برهان در تمامی محورهای سه‌گانه، در اثبات وجود خداوند ناکارآمد است.

بررسی اشکال‌های برهان محقق اصفهانی به تفکیک تقریرهای مختلف

همان‌طور که گذشت، تقریرهای پنج‌گانهٔ برهان محقق اصفهانی را می‌توان در سه محور کلی تقسیم کرد:

محور اول: تقریر برهان بر اساس مفهوم ذهنی «واجب الوجود»؛

محور دوم: تقریر برهان براساس مفهوم «واجب‌الوجود»از جهتی‌که از مصداقی حکایت‌گری دارد؛

محور سوم: تقریر برهان به صورت برهان صدیقین و بر اساس حقیقت «واجب الوجود» یا حقیقت «موجود بذاته».

هر کدام از این تقریرها، اشکال یا اشکال‌هایی مختص به خود دارند که ذیل این سه محور، به بررسی اشکال‌های هر تقریر و پاسخ آن‌ها می‌پردازیم:

۱. اشکال‌های برهان بر اساس تقریر مفهوم ذهنی

تقریرهایی که در این محور قرار دارند، در این ویژگی مشترکند که هر دو از مفهوم «واجب الوجود» به عنوان مفهومی ذهنی، آغاز شده و با تحلیل آن، به اثبات حقیقت عینی و خارجی واجب الوجود پرداخته‌اند. بر اساس این نکته، تقریر آیت‌الله جواد آملی و تقریر استاد حسین عشاقی، در این محور قرار گرفته‌اند:

الف. اشکال‌های وارد بر اساس تقریر اول

تقریر اولی که در این محور مطرح می‌گردد، تقریر آیت‌الله جوادی آملی است. خلاصهٔ تقریر ایشان به این صورت است:

مقدمهٔ اول: اگر مفهوم واجب الوجود، وجودی عینی نداشته باشد، یا به این دلیل است که ممتنع الوجود است و یا به این دلیل است که امری ممکن و محتاج سبب است، ولی به دلیل عدم تحقق علتش، محقق نشده است.

تلازم بین مقدم و تالی روشن است، زیرا رابطهٔ بین وجوب، امکان و امتناع به صورت مانعهٔ الجمع و مانعهٔ الخلو بوده و هر شیئی ضرورتاً متصف به یکی از این سه حالت است. مفهوم واجب الوجود نیز اگر واجب الوجود نباشد، یا ممتنع است و یا ممکن.

مقدمهٔ دوم: هر دو قسم تالی، باطل است، زیرا امتناع یعنی ضرورت عدم، و وجوب یعنی ضرورت وجود و جمع بین این دو محال است؛ لذا اگر امری واجب الوجود باشد، دیگر نمی‌تواند ممتنع باشد. از طرفی، امکان نیز به معنای عدم ضرورت وجود است و عدم ضرورت وجود با ضرورت وجود (واجب الوجود)، جمع نمی‌شود.

نتیجه: با بطلان تالی، مقدم (یعنی عدم وجود واجب الوجود در خارج) نیز باطل خواهد شد. با بطلان مقدم، نقیض آن یعنی تحقق وجود واجب الوجود در خارج، ثابت می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸٦ (الف)، ٦: ۱۱۵ـ ۱۱۸).

آیت‌الله جوادی آملی پس از بیان این تقریر، دو نقد از قول علامه طباطبائی بر این برهان محقق اصفهانی بیان می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸٦ (الف): ۱۱۸ـ۱۲۱).[۱]

اشکال اول: خلط بین حمل اولی و شایع در ناحیهٔ حمل

اشکال اول علامه طباطبائی به برهان محقق اصفهانی به این است که در این برهان، بین حمل اولی و حمل شایع خلط شده است، زیرا مفهوم واجب الوجود، به حمل اولی واجب است، اما به حمل شایع، معلوم نیست واجب باشد. مفهوم واجب الوجود، مفهومی است که پیوند میان دو مفهوم «وجوب» و «وجود» حاصل شده است؛ لذا چنین مفهومی، ساختهٔ ذهن است. از طرفی، برخی مفاهیم به حمل شایع بر خود حمل نمی‌شوند؛ مانند مفهوم جزئی که به حمل اولی، جزئی است و به حمل شایع، کلی می‌باشد. بنابراین، این احتمال وجود دارد که واجب الوجود نیز به حمل اولی بر خود حمل شود، لکن به حمل شایع، واجب الوجود نباشد، بلکه مصداقاً ممتنع الوجود و یا ممکن الوجود باشد. بنابراین، صرف حمل مفهوم

---

۱. تنها موضعی که نقد علامه ذکر شده است، همین کتاب است و دیگران نیز برای اشکال علامه‌ﷺ به سخن آیت الله جوادی استناد نموده‌اند.

واجب الوجود بر یک عنوان و صدق آن به حمل اولی بر آن عنوان، باعث یقین به تحقق عینی و خارجی آن نیست (جوادی آملی، ١٣٨٦ (الف): ١١٨).

البته توجه به این نکته ضروری است که بر مبنای علامه طباطبائی، هیچ مفهوم بسیطی، مخترع نفس نیست، زیرا هر مفهوم بسیطی از مصداقی انتزاع شده است؛ اما مفاهیم مرکب مخترع نفس بوده و لزومی ندارد که مصداقی واقعی داشته باشند. مفهوم واجب الوجود نیز مفهومی مرکب است؛ لذا از وجود چنین مفهومی، وجود مصداق آن لازم نمی‌آید. ایشان در مقالهٔ چهارم کتاب *اصول فلسفه*، دو برهان بر ادعای خود دربارهٔ اختراعی نبودن مفاهیم بیان کرده است (طباطبائی، ١٣٨٧: ٦٤ و ٦٥).

آیت‌الله جوادی بعد از بیان اشکال علامه طباطبائی به بسط و شرح آن می‌پردازد. تقریر ایشان از کلام علامه، بر چهار مقدمه استوار است:

مقدمهٔ اول: وجود خارجی واجب الوجود، مشکوک است، زیرا وقتی برای اثبات واجب، برهان اقامه می‌شود، یعنی قبل از برهان، تحقق آن مشکوک است.

مقدمهٔ دوم: عنوان «واجب الوجود»، مفهوم است، نه ماهیت. مراد ایشان از «مفهوم»، معقول ثانی فلسفی است؛ یعنی واجب الوجود، معقول ثانی است، نه معقول اولی.

مقدمهٔ سوم: بین مفاهیم، نسبت و روابطی مانند تلازم، تعاند و... برقرار است، همان‌طور که چنین رابطه‌هایی میان ماهیت‌ها و وجودهای خارجی نیز برقرار است.

مقدمهٔ چهارم: مفهوم به طبع خود، تنها مستلزم مفهوم دیگری است، همان‌طور که ماهیت نیز به طبع خود، تنها اقتضای ماهیت یا مفهوم دیگری را دارد.

بر این اساس، مفهوم، مستلزم وجود و مصداق خارجی نیست و تنها موجود خارجی این اقتضا را دارد که وجود عینی دیگری را با خود در پی داشته باشد. این نکته، همان وجه تفاوت میان برهان وجودی و برهان صدیقین است (جوادی آملی، ١٣٨٦ (الف): ١١٨ـ١٢٠).

آیت‌الله جوادی، برای اثبات این مقدمه، دو برهان بیان کرده است:

برهان اول: سنخیت بین لازم و ملزوم اقتضای این را دارد که امر ذهنی، تنها مقتضی امری ذهنی باشد، نه خارجی (جوادی آملی، ١٣٨٦ (الف): ١١٩).

آیت‌الله جوادی در این برهان به همین مقدار از بیان، بسنده کرده است. توضیح کلام ایشان به این صورت است که بر اساس مبانی فلسفی، رابطهٔ بین لازم و ملزوم تنها به صورت رابطهٔ علّی محقق است. حتی رابطهٔ تضایف نیز به نوعی به علیت باز می‌گردد. از طرفی، یکی از

قواعد مهم در رابطهٔ علیت بین دو شیء، وجود سنخیت بین علت و معلول است. بر این اساس، وقتی علت (ملزوم) امری ذهنی باشد، بیش از معلولی ذهنی را در پی نخواهد داشت.

برهان دوم: در رابطهٔ بین لازم و ملزوم، ملزوم باید در محل لزوم و اقتضا، مقدم بر لازم باشد. اگر محل لزوم، ذهن باشد، تقدم ملزوم بر لازم نیز باید در ظرف ذهن باشد و اگر محل لزوم و اقتضا، خارج باشد، تقدم ملزوم نیز در ظرف خارج است.

بنابراین، بر اساس این دو برهان، مفهوم ذهنی تنها اقتضای مفهوم ذهنی دیگری دارد و دلالتی بر تحقق خارجی امری ندارد.

نتیجه: بر اساس چهار مقدمهٔ پیش‌گفته، مفهوم واجب الوجود، مفهومی ذهنی است که ساخته‌شدهٔ ذهن بوده و عنوان واجب الوجود به حمل اولی بر آن حمل می‌شود، اما به حمل شایع، چنین مفهومی، مانند سایر مفاهیم، ممکن الوجود است، زیرا ساختهٔ ذهن است. بنابراین، مفهوم واجب الوجود، به حمل اولی واجب و به حمل شایع، ممکن است. اما تحقق مصداقی عینی برای این مفهوم، مشکوک است. مصداق فرضی آن نیز، می‌تواند ممتنع ذاتی باشد و یا ممکن بالذات باشد و هیچ محالی لازم نمی‌آید. اگر مصداق فرضی این مفهوم، ممتنع ذاتی باشد، منافاتی با طبع این مفهوم ندارد، زیرا طبع مفهوم از آن جهت که مفهوم است، تنها اقتضای مفهومی دیگری را دارد و اقتضایی نسبت به وجود خارجی ندارد؛ بنابراین، ممکن است مفهومی به حمل اولی ممکن باشد، اما به حمل شایع، ممتنع باشد. اما اگر امتناع مصداق این مفهوم به دلیل عدم تحقق علت آن باشد، لازم نمی‌آید که واجب الوجود، ممکن باشد، زیرا مفهوم واجب الوجود که در ذهن محقق است، به حمل شایع، فرد برای واجب الوجود نیست، بلکه فرد برای ممکن الوجود است. بر همین اساس، اگر مصداق مفهوم واجب الوجود، امری موجود و ممکن باشد که به دلیل تحقق علت خود، واجب شده است، باز هم محذوری لازم نمی‌آید، زیرا همان‌طور که گذشت، گرچه مفهوم واجب الوجود، به حمل اولی، واجب است، اما به حمل شایع، واجب بالذات نیست.

توجه به این نکته نیز ضروری است که اضافه شدن مفاهیمی مانند: ازلی، ابدی، سرمدی و... به واجب، تأثیری بر برهان محقق اصفهانی ندارد، زیرا این اوصاف نیز مفاهیم ذهنی بوده و به طبع خود، اقتضای وجود خارجی را ندارند. عنوان «ازلی» نیز مانند عنوان «واجب»، به حمل اولی ازلی است، اما به حمل شایع، حادث است، زیرا مفهومی ساخته‌شده توسط ذهن است.

بنابراین، استدلال به مفهوم وجوب برای اثبات مصداق خارجی و عینی برای آن، ممکن نیست و برهان محقق اصفهانی، نتیجه‌بخش نخواهد بود. محذوری که در برهان محقق اصفهانی در فرض واجب نبودن مطابَق خارجی واجب الوجود بیان گردید، به دلیل خلط بین حمل اولی و شایع است (جوادی آملی، ۱۳۸٦ (الف): ۱۲۰).

پاسخ اول: آقای عشاقی محور اصلی اشکال علامه طباطبائی را این نکته می‌داند که تغایر مفاهیم، ملازم با تغایر مصادیق آن‌ها نیست. ایشان کلیت این نکته را نپذیرفته و معتقد است: اگر نسبت بین دو مفهوم تباین نباشد، کلام علامه صحیح بوده و تغایر مفاهیم ملازم با تغایر مصادیق آن‌ها نیست، اما اگر بین دو مفهوم، نسبت تباین برقرار باشد، تغایر مفاهیم، ملازم با تغایر مصدایق آن‌ها خواهد بود. ایشان در ادامه این کبرای کلی را در مورد مفهوم واجب الوجود تطبیق می‌کند: «در صغرای مورد بحث، نسبت بین دو مفهوم (واجب الوجود) و هر یك از دو مفهوم ممکن الوجود و ممتنع الوجود، نسبت تباین است، چراکه در مفهوم (واجب الوجود) ضرورت وجود به عنوان بخشی از این مفهوم به کار رفته است، اما در دو مفهوم ممکن الوجود و ممتنع الوجود، نه تنها ضرورت وجود به کار نرفته، بلکه سلب ضرورت وجود به کار رفته است. از این رو، اگر مصداق‌های آن‌ها متحد باشند، در متن واقع، به تناقض خواهد انجامید و مصداق‌های مشترك هم باید ضرورت وجود داشته باشند و هم باید ضرورت وجود نداشته باشند که این تناقض است» (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۸ـ۱۷۹).

بنابراین، میان مفهوم «واجب» و مفهوم «ممکن» و «ممتنع»، تباین مفهومی وجود دارد و تباین مفهومی منتهی به تباین در مصداق است.

نقد پاسخ اول: اثبات تغایر مصداقی به وسیلهٔ تباین مفهومی، مصادرهٔ به مطلوب است، زیرا تباین مفهومی، یعنی دو مفهوم که مصادیق آن‌ها مغایر بوده و مصداق مشترک ندارند. بر این اساس، تباین مفهومی، همان تغایر مصداقی بوده و استدلال به تغایر مصداقی به وسیلهٔ تباین مفهومی، مصادرهٔ به مطلوب است. در مورد مفاهیم «واجب»، «ممکن» و «ممتنع» نیز وقتی می‌توان به تباین مفهومی رسید که مفهوم واجب الوجود، مصداق داشته باشد و این مصداق مغایر مصادیق مفاهیم ممکن و ممتنع باشد، در حالی که هنوز چنین مصداقی برای مفهوم واجب اثبات نشده است. بنابراین، کلام علامه طباطبائی به کلیت خود باقی می‌ماند.

پاسخ دوم: چهارمین مقدمه‌ای که در تقریر آیت‌الله جوادی بیان گردید، نفی استلزام بین مفهوم و مصداق خارجی است. ایشان دو استدلال برای اثبات این مقدمه ارائه کرده است. آقای

عشاقی کلّیت این مقدمه را نیز مورد نقد قرار داده و معتقد است: «... مفاهیمی که در معنای آن‌ها مفهوم "وجود خارجی" یا مرادف‌های این مفهوم، به کار گرفته شده و دربرگیرندهٔ مفاهیم غیر وجودی نباشند، به قطع و یقین، مصداق عینی و خارجی دارند و چنین مفاهیمی به یقین، ملازم با وجود خارجی مصداقشان (البته به صورت استدعا نه اقتضا) خواهند بود؛ برای نمونه، مفهوم "موجود خارجی" به صورت استدعائی ملازم با تحقق مصداق خود است. برای اثبات این مدعا، برهان‌های متعددی می‌توان آورد» (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷٤ و ۱۷۵).

بنابراین، مفاهیم گاهی جز به حیثیت وجود، ناظر نیستند. این دسته از مفاهیم، ضرورتاً به مصداق خارجی منتهی می‌شوند. البته این مفاهیم، علت و مقتضی مصداق خارجی نیستند، بلکه استدعای تحقق مصداقی در خارج را دارند؛ یعنی از این مفاهیم، پی به وجود مصداق آن‌ها برده می‌شود.

ایشان در ادامه، دو برهان برای ادعای خود بیان می‌کند:

برهان اول: برهان اول ایشان به این صورت است: «... اگر مصداقِ مفهومِ "موجود خارجی" در خارج ذهن معدوم باشد، در این صورت، اگر این مصداق در حال معدوم بودن در خارج، هویت موجود خارجی بودن خود را از دست ندهد، در متن واقع تناقض لازم می‌آید، چراکه بنا به فرض، این مصداق در خارج، هم موجود خارجی بودنِ خود را حفظ می‌کند و هم معدوم است. و اگر در خارج، هویت موجود خارجی بودن خود را از دست بدهد، خلف فرض لازم می‌آید، چون در این صورت، شما چیزی را با حقیقت دیگری معدوم می‌دانید، نه مصداق مفهوم "موجود خارجی" را؛ حال آن‌که فرض این بود که مصداق مفهوم "موجود خارجی" در خارج ذهن معدوم است، نه چیز دیگری» (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۵).

ایشان در ادامه و ضمن طرح یک اشکال، به این نکته تصریح دارد که اشتمال یک مفهوم مرکب بر مفهوم وجود خارجی، به شرطی مستلزم تحقق آن است که سایر اجزای آن مفهوم نیز مفاهیمی وجودی باشند. بر این اساس، مفهومی نظیر «موجود خارجی هزارچشمی» مصداق ضروری نخواهد داشت، زیرا بخشی از این مفهوم، یعنی «هزارچشمی»، مفهومی غیر وجودی بوده و مصداق آن می‌تواند در خارج معدوم باشد (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۵ و ۱۷٦).

برهان دوم: اگر محتوای گزارهٔ «مصداق مفهوم موجود خارجی، در خارج معدوم است»، صادق باشد، عکس مستوی این گزاره، یعنی «برخی معدوم‌ها مصداق موجود خارجی در خارج هستند»، نیز صادق خواهد؛ در حالی که تالی باطل است، زیرا اگر امر معدوم، مصداق مفهوم

موجود خارجی باشد، یعنی موجود خارجی بر آن صادق است و این، یعنی معدوم، موجود خارجی است، در حالی که موجود بودن امر معدوم، تناقض است. با بطلان تالی، بطلان مقدم نیز اثبات می‌شود (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۵).

نقد پاسخ دوم: در مورد اصل ادعای ایشان، باید گفت: ملاکی که بیان گردید، مورد پذیرش نیست؛ یعنی این‌گونه نیست که هر مفهومی که دربردارندهٔ مفهوم وجود خارجی یا مرادفات آن باشد، ضرورتاً دارای مصداقی خارجی باشد. برای مثال، همان‌گونه که مفهوم «واجب الوجود» از ترکیب دو مفهوم «وجوب» و «وجود عینی» تشکیل شده است، مفهومِ «معلول غنی الوجود» نیز از ترکیب دو مفهوم وجودی «معلول» و «غنی» و مفهوم «وجود» تشکیل شده است، لکن امکان تحقق ندارد.

اما نقدی که به برهان اول ایشان وارد است، این‌که «مصداق در حال معدوم شدن باشد»، امری بی‌معناست؛ معنا ندارد که مصداقی در حال معدوم شدن باشد. به بیان دیگر، یا این مفاهیم، دارای مصداق خارجی هستند و یا مصداق خارجی ندارند، اما این‌که مصداقی داشته باشند که در حال معدوم شدن باشد، معنای محصلی ندارد.

به برهان دوم ایشان نیز این نقد وارد است که در فلسفهٔ اسلامی اثبات گردیده است که معدوم، چیزی نیست تا مصداق چیزی باشد. علامه طباطبائی دربارهٔ عدم می‌گوید: «عدم شیئیتی ندارد و نیستی و بطلان محض است» (طباطبائی، بی‌تا: ۲۱).

بنابراین نمی‌توان گفت برخی معدوم‌ها، مصداق مفهوم موجود خارجی در خارجند تا با استفاده از تناقض چنین گزاره‌ای، تالی را باطل کرده و از بطلان تالی به نقیض مقدم رسید.

اشکال دوم: اشکال نقضی

اگر برهان محقق اصفهانی تمام باشد، باید افراد دیگری نیز از واجب الوجود اثبات شوند، زیرا برهان ایشان، دربارهٔ شریک باریء نیز صادق است. بر این اساس، اگر شریک واجب الوجود، موجود نباشد، معدوم است. عدم آن نیز به دلیل یکی از این دو عامل است: امتناع ذاتی آن و امتناع بالغیر، و به دلیل عدم تحقق علت وجود آن؛ لکن هر دو فرض باطل است، زیرا شریک واجب الوجود در طبع خود با واجب الوجود، شریک است و طبع واجب الوجود با امتناع بالذات نمی‌سازد و نیز مفروض این است که شریک واجب الوجود، فردی از واجب است، و این با امکان ذاتی آن و نیازمندی به علت ناسازگار است. بنابراین، شریک واجب

الوجود نیز باید به طبع خود موجود و محقق باشد، در حالی که محقق اصفهانی و سایر اندیشمندان اسلامی، تعدد واجب الوجود را محال می‌دانند (جوادی آملی، ۱۳۸٦ (الف)، ٦: ۱۱۵ـ۱۲۱).

پاسخ: آقای عشاقی این مقدمه را که شریک الباریء در طبع خود، مثل و مانند واجب الوجود باشد، مورد نقد قرار داده و معتقد است لازمهٔ طبیعت واجب الوجود، ضرورت وجود و لازمهٔ طبیعت شریک الباریء، ضروت عدم است و تفاوت لوازم نشان از تفاوت طبیعت این دو دارد. وی در چرایی تفاوت طبع این دو مفهوم می‌گوید: درون مفهوم شریک الباریء، ویژگی و خصیصه‌ای وجود دارد که باعث ضرورت عدم آن است. «شریک الباریء» در تحلیلی مفهومی، همان «شریک موجود بدون شریک» است؛ لذا در دل خود مشتمل بر تناقض است: «... بر اساس براهین توحید ذاتی، واجب الوجود حقیقتی است بی‌مانند و شریك‌ناپذیر؛ به این معنا که یگانگی و بی‌شریکی لازمهٔ ذات و مقتضای حقیقت واجب الوجود است. بنابراین، با توجه به شریك‌ناپذیری ذات واجب الوجود، معنای "شریك الباریء" عبارت خواهد بود از "شریكِ ذات بی‌شریك" و روشن است که این معنا در درون خود، حقیقتی متناقض و ذاتی خودشکن است و به مانند این است که بگوییم "مثلثی که مثلث نیست" یا "مثلث بی‌ضلع"...» (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۸ـ۱۸۱).

ایشان با توجه به همین نکته نتیجه می‌گیرد که برهان محقق اصفهانی دربارهٔ شریک الباریء جاری نمی‌شود، زیرا شریک باریء به جهت اشتمال بر تناقض درونی، دیگر واجب الوجود نخواهد بود، بلکه ممتنع بالذات است. بر این اساس، معدوم بودن شریک باریء موافق با حقیقت آن است و خلفی لازم نمی‌آید (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۸ـ۱۸۱).

نقد: ادعای ایشان این است که درون مفهوم شریک الباریء، امتناع و تناقض درونی وجود دارد، زیرا شریک الباریء یعنی شریک بدون شریک، در حالی که مفاهیمی نظیر «شریک الباریء» و «واجب الوجود»، طباع شریک باریء و واجب الوجود را مشخص نمی‌کنند، زیرا این مفاهیم، معقول ثانی هستند و طباع و حقیقت شیء در معقول ثانی بازتاب داده نشده است؛ لذا نمی‌توان گفت: از طباع شریک الباریء، امتناع، و از طباع واجب الوجود، ضرورت و وجوب به دست می‌آید. علامه طباطبائی به این نکته تصریح دارد که مفهوم وجود، صورت عقلی حقیقت عینی وجود نبوده و نسبتِ حقیقت وجود به مفهوم وجود مانند نسبت ماهیات

کلی با افرادی خارجی آن‌ها نیست: «... حقیقت وجود، آن‌گونه که ماهیات موجود در خارج دارای صورت عقلی هستند، دارای صورت عقلی نیست... نسبتِ مفهوم وجود به وجودهای خارجی نیز مانند نسبت ماهیت کلی به افرادی خارجی آن نیست...» (طباطبائی، بی‌تا: ۱۷).

بر این اساس، مفهوم وجود، صورت عقلی وجود خارجی نبوده و طبع آن را مشخص نمی‌سازد. علاوه بر این، احکامی مانند وحدت و ... که برای یک حقیقت ـ مانند واجب الوجود ـ با برهان اثبات می‌شوند، در مفهوم آن اخذ نشده‌اند؛ پس نمی‌توان گفت: مفهوم واجب الوجود مقتضی وحدت است و در نتیجه، مفهوم شریک الباریء خود متناقض است.

ب. اشکال وارد بر اساس تقریر دوم

تقریر دومی که در این محور مطرح می‌گردد، تقریری است که توسط آقای عشاقی ارائه شده است. وی با بهره بردن از مفهوم واجب الوجود بما هو مفهوم، به بازسازی برهان محقق اصفهانی به شکل برهان وجودی پرداخته است (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۰ـ۱۸۳). این تقریر، مبتنی بر تحلیلی است که ایشان از گزارهٔ «واجب الوجود معدوم است» ارائه داد. بر اساس این تحلیل، گزارهٔ «واجب الوجود معدوم است»، تنها زمانی می‌تواند صادق باشد که مفهوم «واجب الوجود» و مفهوم «معدوم»، قابلیت اتحاد مصداقی داشته باشند، در حالی که این دو مفهوم در مصداق با یکدیگر قابل جمع نیستند، زیرا اگر «مفهوم واجب الوجود بالذات» در خارج از ذهن، معدوم باشد، باید مفهوم آن از خصوصیت ذاتی‌اش که مقوّم مفهوم است، خالی شود؛ لکن تخلیه مفهوم از مقوّم ذاتی خود خلف و محال است. بنابراین، مفهوم واجب الوجود بالذات باید در خارج از ذهن، موجود باشد (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۶ـ۱۷۸).

نقدی که به این تقریر وارد است، این‌که هیچ‌گاه گفته نمی‌شود: «واجب الوجود معدوم است»، بلکه گفته می‌شود: «واجب الوجود موجود نیست». این گزاره، گزاره‌ای سلبی است، نه ایجابی. در گزاره‌های سلبی نیز عقد الحمل به سراغ مصادیق عقد الوضع نمی‌رود تا اشکال فوق لازم آید. به بیان دیگر، گزارهٔ «واجب الوجود معدوم است»، به ظاهر گزاره‌ای ایجابی است، که به معنی اتحاد مصداقی محمول با موضوع است؛ اما در حقیقت، گزاره‌ای سلبی است، زیرا معدوم اصلاً مصداقی در عالم ندارد و مصادیق آن فرضی هستند. محتوای گزاره‌های سلبی نیز سلب اتحاد مصادیق دو طرف است. بنابراین، صدق چنین گزاره‌هایی وابسته به اتحاد مصداق موجود و محمول نیست.

۲. اشکال‌های وارد بر اساس تقریر مفهوم از جهت حکایت از امری

دومین محوری که بر اساس آن برهان محقق اصفهانی تقریر گردید، مفهوم از جهت حکایت از امری ورای خود است. بر اساس این تقریر، اگر مفهوم واجب بالذات مصداق و مطابَقی نداشته باشد، یا از آن روست که ذاتاً جایز نیست موجود باشد؛ یعنی متنع الوجود است و یا این‌که ذاتاً جایز است موجود باشد، اما از آن رو معدوم است که برای وجود به علتی نیازمند است که مفقود است. لکن هر دو جهت باطل هستند، زیرا ممکن نیست حقیقتی که ممتنع بالذات یا ممکن بالذات است، واجب بالذات هم باشد. بنابراین، باید مفهوم واجب بالذات، دارای حقیقتی عینی و خارجی باشد (عبودیت، ۱۳۹۲، ۲: ۱۷۱ـ۱۷۳).

در مجموع، پنج نقد به این تقریر وارد شده است:

الف. خلط بین حمل اولی و شایع در ناحیهٔ عقد الوضع

این اشکال، تقریر دیگری از اشکال علامه طباطبائی است، که ذیل اشکال اول به تقریر بر اساس مفهوم بما هو مفهوم، بیان گردید. تقریری که آیت‌الله جوادی از اشکال علامه داشتند، مبتنی بر حمل اولی و شایع در ناحیهٔ حمل بود، لکن تقریر دیگری برای این اشکال وجود دارد که در آن حمل اولی و شایع ناظر به عقد الوضع است. توضیح این‌که، در گزاره‌هایی که موضوع، یک عنوان و مفهوم است و محمول بر مصادیق آن حمل می‌شود، این عنوان، مرآتی برای مصادیق است؛ برای مثال، در گزارهٔ «انسان ضاحک است»، عنوان «انسان»، مرآتی برای افراد خارجی انسان بوده و حکم برای افراد خارجی آن است. در چنین گزاره‌هایی، ابتدا باید بین این عنوان با افراد خارجی اتحاد برقرار شود؛ مثلاً ابتدا زید، بکر و... متصف به انسانیت شوند و سپس حکم گزاره به واسطهٔ این اتحاد به افراد حقیقی موضوع برسد. پیوند مفهوم موضوع با معنونات و مصادیق خود «عقد الوضع»، و پیوند مفهوم محمول با معنونات موضوع یا مفهوم موضوع «عقد الحمل» نام دارد. بنابراین، در چنین گزاره‌هایی یک گزاره در ناحیهٔ موضوع وجود دارد و هر دو گزاره، می‌توانند مقید به حمل اولی و حمل شایع باشند. در گزارهٔ «واجب الوجود موجود است» نیز حکم وجود، برای فرد خارجی مفهوم واجب الوجود است، لکن پیش از ثبوت این حکم باید بین عنوان واجب الوجود با فرد آن، اتحاد خارجی برقرار باشد؛ لکن از این‌که در ساختمان مفهوم واجب الوجود، ضرورت وجود اخذ شده است، به دست نمی‌آید که وقتی این مفهوم، آیینهٔ خارج قرار می‌گیرد، برای آن مصداقی وجود داشته باشد.

ب. اشکال نقضی

این اشکال، توسط دکتر مهدی حائری بیان شده و شبیه اشکال دومی است که آیت‌الله جوادی برای تقریر خود از برهان محقق اصفهانی بیان کرد. اگر برای مفهوم «شریک الباریء»، مطابَقی در خارج نباشد، یا به دلیل امتناع ذاتی آن است و یا به دلیل نیازمندی آن به علت، در حالی که هر دو فرض خلاف طبیعت واجب شریک الباریء است (حائری یزدی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). او در ادامه به این نکته اشاره دارد که مفهوم «شریک» از مفاهیم اضافی است که دارای دو طرف است؛ مانند مفهوم «برادر». بنابراین، همان‌طور که شریک الباریء، شریک واجب است، واجب نیز شریک اوست. بنابراین، اگر فرض شراکت با باریء در وجوب وجود، مناط امتناع آن باشد، همین مناط در باریء نیز وجود دارد و او نیز باید مشتمل بر مناط امتناع خود باشد. در نتیجه، اصل برهان محقق اصفهانی از کارآیی خواهد افتاد (حائری یزدی، ۱۳۸۰: ۲۰۷ و ۲۰۸).

ج. اشکال مصادره به مطلوب

نقطهٔ آغازین برهان در این تقریر، فرض فردی برای واجب الوجود در خارج، پیش از اثبات وجود آن است؛ در حالی که فرض فرد خارجی برای یک مفهوم، معنایی ندارد جز تحقق وجود عینی و خارجی آن فرد. بر این اساس، در مقدمهٔ اول برهان، وجود فردی خارجی برای واجب الوجود، مفروض گرفته شده است و این، مصادره به مطلوب است (حائری یزدی، ۱۳۸۰: ۲۰۸).

پاسخ: آقای عشاقی دو نقد برای اشکال پیش‌گفته بیان می‌کند:

نقد اول: این‌گونه نیست که فرد یک حقیقت، لزوماً تحقق خارجی داشته باشد، زیرا: اولاً، اگر هر فردی، ضرورتاً تحقق خارجی عینی داشته باشد، باید فرد حقایق محال نیز تحقق خارجی داشته باشد. برای مثال، حقیقت تناقض، افراد متعددی دارد و تناقضی که از تسلسل لازم می‌آید و یا تناقضی که لازمهٔ دور است، دو فرد از آن هستند. اگر هر فردی ضرورتاً تحقق عینی داشته باشد، باید حقیقت تناقض در خارج تحقق عینی و خارجی داشته باشد؛ در حالی که اشکال‌کننده و دیگران به چنین نتیجه‌ای ملتزم نبوده و آن را انکار می‌کنند. ثانیاً، ماهیت‌هایی که دارای افراد خارجی هستند، مانند انسان، دارای افراد معدوم نیز هستند و به اعتبار این افراد، می‌توان گفت: «برخی انسان‌ها معدومند». با صدق این گزاره، عکس مستوی آن نیز صادق

خواهد بود؛ یعنی: «برخی معدوم‌ها انسانند». بر اساس این گزاره، امر معدوم و غیرمحقق نیز می‌تواند فرد و مصداقی از یک حقیقت باشد. بنابراین، فرد بودن اعم از تحقق عینی و خارجی است و از فرض مصداقی برای مفهوم واجب الوجود، تحقق خارجی آن لازم نمی‌آید (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۸۱ و ۱۸۲).

نقد دوم: گزارهٔ «هر واجب الوجودی، واجب الوجود است»، گزاره‌ای حقیقیه است و در گزاره‌های حقیقیه، حکم از لوازم طبیعت موضوع و مقتضای حقیقت آن است. موضوع چنین گزاره‌هایی، حقیقت موضوع است، نه موضوع به قید تحقق خارجی یا قید دیگری. از طرفی ـ همان‌طور که گذشت ـ لازمهٔ فرد بودن امری، تحقق خارجی آن نیست؛ بنابراین، در گزاره‌های حقیقیه، حکم ابتدا به حقیقت و ماهیت موضوع تعلق می‌گیرد و چون هر فرد این ماهیت، مشتمل بر حقیقت آن است، همهٔ افراد آن، اعم از موجود و معدوم، مشمول این حکم قرار می‌گیرند. به همین دلیل است که وقتی گفته می‌شود «مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ درجه است»، این حکم برای مثلث‌های معدوم این گزاره نیز ثابت است. بر این اساس، پذیرش راستی و صدق گزارهٔ «هر واجب الوجودی واجب الوجود است»، وابستهٔ به پذیرش فردی موجود و محقق از حقیقت واجب در خارج نیست. در نتیجه، استفاده از این گزاره در مقدمهٔ برهان، مصادره به مطلوب نخواهد بود (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۸۲ و ۱۸۳).

نقد: همان‌طور که پیش از این گذشت، عدم، بطلان محض بوده و شیئیتی ندارد. بر این اساس، فردِ تناقض و فرد معدوم ماهیت، افراد فرضی بوده و منتهی به فرد واقعی نمی‌شوند. بنابراین، فرد بودن امری برای یک مفهوم، به معنای تحقق خارجی آن است.

اما در مورد این‌که این گزاره، گزارهٔ حقیقیه است باید گفت: همان‌طور که در پاسخ آقای عشاقی بیان شد، در گزاره‌های حقیقیه، حکم برای ماهیت است، گرچه هنوز افرادی برای آن محقق نشده باشد؛ برای مثال، در گزارهٔ «انسان مخترع است»، در فرض تحقق افرادی برای انسان، صدق محمول برای آن ضروری است. در این گزاره‌ها حیثیت انسانیت، غیر از حیثیت واقعیت است؛ لذا در ظرف فرض، حمل ممکن می‌شود. اما در گزاره‌هایی که موضوع آن‌ها، مفهوم واجب الوجود است، حیثیت مفهوم، حیثیت تحقق در واقع است و همین که حقیقتی برای واجب فرض شود، واقعیتی برای آن فرض شده است. این خلط برای ایشان بین گزاره‌های حقیقیه و گزارهٔ «واجب الوجود موجود است»، اتفاق افتاده است. بنابراین، در همین ابتدای کار، فرض واجب الوجود با مشکل مواجه می‌شود.

د. اشکال چهارم: خلط بین قضایای بتیه و لا بتیه

دکتر حائری با استفاده از گزاره‌های بتیه، اشکال دیگری را مطرح می‌کند: «گزاره‌هایی مانند "واجب الوجود موجود است" و "شریک الباریء ممتنع است"، در زمرهٔ گزاره‌های لا بتیه هستند که در آن‌ها ادات شرط در عقد الوضع گزاره آمده است... محتوای گزاره‌های لا بتیه به این صورت است که هرگاه شیئی در خارج به امکان عام و یا بالفعل محقق شود و بر این شیء، عنوان واجب الوجود صادق باشد، آن شیء متصف به موجودیت ضروری ذاتی می‌شود؛ همان‌طور که وقتی وجود امری، به فرض محال در خارج فرض شود و بر آن عنوان شریک الباریء صادق باشد، چنین شیئی متصف به امتناع [ذاتی] می‌شود. و واضح است که وقتی فردیت واجب الوجود در خارج مشروط و فرضی باشد، یعنی لا بتی در ثبوت، چگونه می‌شود اثبات واجب الوجود در خارج به ثبوت قطعی و بتی باشد؟ در برهان، نتیجه تابع اخس مقدمات خود است [و وقتی یکی از مقدمات، غیر بتی بود، نتیجه نیز غیر بتی خواهد بود]» (حائری یزدی، ۱۳۸۰: ۲۰۸ـ۲۰۹).

برای توضیح این اشکال، ابتدا باید گزارهٔ غیر بتی، تعریف و تفاوت آن با گزارهٔ حملی و شرطی بیان گردد. گزارهٔ بتیّ یا غیرقطعی، گزاره‌ای است که در درون موضوع آن (عقد الوضع)، شرطی اخذ شده است و در فرض تحقق آن شرط، محمول بر موضوع حمل می‌گردد. تفاوت این گزاره با گزارهٔ حملی و گزارهٔ شرطی در این است که در گزارهٔ حملی، موضوع، مشتمل بر شرط نیست. در گزارهٔ شرطی نیز ادات شرط در رابطهٔ بین مقدم و تالی وجود دارد، نه در درون موضوع. بنابراین، در گزارهٔ غیر بتی یا غیرقطعی، حمل مشروط نیست و اگر مصداق موضوع، محقق شود، حمل بدون شرط انجام می‌شود.

ملاصدرا گزارهٔ لا بتیه را ابتدا برای گزاره‌هایی به کار برد که موضوع آن‌ها ممتنع است، اما در ادامه، آن را برای تمامی گزاره‌هایی که پیرامون حقیقت وجود هستند، تسرّی داده است.[1]

بر این اساس، گزارهٔ «واجب الوجود موجود است» و نیز گزارهٔ «شریک الباریء معدوم است»، جزء گزاره‌های لا بتی و غیرقطعی هستند و موضوع آن‌ها، مشروط به تحقق مصداق آن

---

۱. در تحلیل گزاره‌های لا بتیّ اختلاف است. تحلیل فوق، از ظاهر کلمات صدرالمتألهین به دست آمده و مورد قبول دکتر مهدی حائری است؛ البته آیت‌الله جوادی این تحلیل را قبول ندارد. تحلیل ایشان از این قضایا این است که موضوع این گزاره‌ها، مفروض است، نه مشروط (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸٦ (ب)، ۳: ۳۷۹ـ۳۹۳ و ٤: ۱۱۰ـ۱۱۲).

در خارج است و تا مصداق موضوع محقق نشود، حملی شکل نمی‌گیرد. بنابراین، از گزاره‌های غیر بتیّ و غیرقطعی، نتیجهٔ قطعی و یقینی حاصل نمی‌شود.

پاسخ: نقد دومی که آقای عشاقی به اشکال مصادرهٔ به مطلوب بیان کرد، نقد این اشکال نیز به شمار می‌رود. خلاصهٔ نقد ایشان این است که گزارهٔ «واجب الوجود، ضرورت وجود دارد» گزاره‌ای حقیقیه است. در گزارهٔ حقیقیه، حکم از لوازم طبیعت موضوع است. بر این اساس، موضوع در چنین گزاره‌هایی، حقیقت موضوع بدون قید خارجیت است. اخذ قید «خارجیت» در موضوع گزاره‌های حقیقیه، منتهی به خُلفِ فرض خواهد بود، زیرا اگر ثبوت حکم برای موضوع به قید «خارجی» یا قیود دیگر باشد، دیگر محمول از لوازم طبیعت موضوع نخواهد بود، بلکه لازمهٔ موضوع با قید خاص است؛ در حالی که فرض این است که در گزارهٔ حقیقیه محمول از لوازم نفس طبیعت موضوع است. بر این اساس، وقتی گزارهٔ «واجب الوجود، ضرورت وجود دارد»، گزارهٔ حقیقیه باشد، محمول که ضرورت وجود است، برای واجب الوجود بدون قید خارجیت ثابت خواهد بود و دیگر اشکال پیش‌گفته وارد نیست (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۸۱ـ۱۸۳).

نقد: در گزاره‌های حقیقیه، حیثیت موضوع، حیثیت وجود نیست؛ به همین روی، موضوع شامل افراد غیر محقق الوجود نیز هست، اما در گزارهٔ «واجب الوجود موجود است»، حیثیت موضوع، حیثیت تحقق و وجود است و نمی‌تواند شامل افراد غیر محقق الوجود باشد؛ لذا گزاره‌ای که واجب الوجود موضوع آن باشد، گزارهٔ حقیقیه نیست.

هـ. اشکال پنجم:

این اشکال نیز توسط دکتر مهدی حائری بیان شده است. ایشان حالت سومی برای معدوم بودن مصداق واجب الوجود بیان کرده است: «ممکن است عدم تحقق فرد واجب الوجود، به دلیل امری که لازم هویت فردی آن است، باشد، نه به دلیل مانعی در ماهیت آن» (حائری یزدی، ۱۳۸۰: ۲۰۹).

توضیح این‌که، گاهی عدم تحقق یک فرد از ماهیت یا مفهوم، به دلیل وجود مانعی در ماهیت اوست، اما گاهی ماهیت این فرد، محذوری ندارد، بلکه هویت آن لازمه‌ای دارد که مانع از تحقق آن است. بر این اساس، ممکن است امکان و امتناع لازمهٔ فرد خارجی واجب الوجود باشد، نه لازمهٔ مفهوم و ماهیت آن.

پاسخ: اشکال پیش‌گفته در مورد افراد یک ماهیت صادق است، زیرا حقیقت و ماهیت آن‌ها نسبت به وجود و عدم علی‌السویه بوده و هیچ اقتضایی ندارند؛ لذا اگر فرد آن به دلیل محذوری محقق نشود، خلاف مقتضا و حقیقت آن نخواهد بود. اما این اشکال در مورد حقیقت واجب الوجود صادق نیست، زیرا حیثیت وجود جزء حقیقت واجب است؛ لذا فرد آن نمی‌تواند اقتضائی خلاف اقتضای حقیقت خود داشته باشد.

۳. اشکال‌های بر اساس تقریر به صورت برهان صدیقین

در برهان صدیقین، برخلاف برهان وجودی، از لازمهٔ خارجی یک حقیقت واحد، برای اثبات لازمهٔ دیگر آن اثبات می‌شود؛ برای مثال، از صرافت وجود، ضرورت ازلی آن اثبات می‌شود. بر اساس این تعریف، دو تقریر از برهان محقق اصفهانی به صورت برهان صدیقین بیان شده است. تقریر اول، تقریری است که استاد حسین عشاقی بر آن اصرار دارد. بر اساس این تقریر، مفهوم «واجب الوجود» بر فرد و ذاتی خارجی صادق دانسته شده که در عین حال موجود نیست و همین امر مستلزم محال است (عشاقی، ۱۳۸۵: ۱۷۳ و ۱۷٤). اما تقریر دوم، تقریری است که توسط استاد محمدکاظم مصطفوی بیان شده است. بر اساس تقریر ایشان، نباید گفت که اگر واجب، موجود نباشد، معدوم بودنش به دلیل امتناع یا امکان است، بلکه باید گفت: «موجود بذاته» یا منطبق بر واجب الوجود است یا منطبق نیست؛ اگر منطبق نباشد، باید ممتنع یا ممکن الوجود باشد، در حالی که موجود بالذات بودن با ممتنع بودن و یا نیازمندی به غیر، ناسازگار است (مصطفوی، بی‌تا: ۱۱۸ـ۱۲۰).

اشکالی که به هر دو تقریر پیش‌گفته وارد است، همان اشکال مصادره به مطلوب است. در تقریر آقای مصطفوی، تحقق موجود بذاته به حیثیت اطلاقیه، همان تحقق واجب الوجود است. در تقریر آقای عشاقی نیز مدار بحث بر حقیقتی است که معنون مفهوم واجب الوجود است، در حالی که تحقق چنین حقیقتی و استدلال به آن برای تحقق مصداق خارجی واجب الوجود، مصادرهٔ به مطلوب خواهد بود.

جمع‌بندی نهایی

در این تحقیق، اشکال‌های وارد بر پنج تقریر از برهان محقق اصفهانی ذیل سه محور کلی، مورد بررسی قرار گرفت. در مجموع، هشت اشکال برای این تقریرها بیان گردید و با بررسی‌ای

که انجام گرفت، این نتیجه حاصل گردید که اکثر این اشکال‌ها به تقریرهای پیش‌گفته وارد است. برخی از اندیشمندان معاصر تلاش داشتند تا به اشکال‌های پیش‌گفته پاسخ دهند، اما تمامی پاسخ‌های ایشان مورد نقد بوده و ناتمام هستند. بنابراین، برهانی که توسط محقق اصفهانی بیان گردید در تمامی تقریرهای خود، صرف‌نظر از هم‌خوانی این تقریرها با ابیات ایشان، مورد نقد بوده و در اثبات وجود خداوند در خارج ناکارآمد است.

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله (الف)، (۱۳۸٦)، *سرچشمهٔ اندیشه*، قم، مرکز نشر إسراء، چاپ پنجم.

۲. ـــــــــــــــ (ب)، (۱۳۸٦)، *رحیق مختوم*، قم، مرکز نشر إسراء، چاپ سوم.

۳. حائری یزدی، مهدی، (۱۳۸۰)، *التعلیقات لجامع الحکمتین علی تحفة الحکیم آیةالله الحاج شیخ محمد حسین الإصفهانی*، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ اول.

٤. طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۳۸۷)، *اصول فلسفهٔ رئالیسم*، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم.

۵. ـــــــــــــــ، (بی‌تا)، *نهایهٔ الحکمهٔ*، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی التابعهٔ لجماعهٔ المدرسین بقم، چاپ دوازدهم.

٦. عبودیت، عبدالرسول، (۱۳۹۲)، *درآمدی به نظام حکمت صدرائی*، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ و تهران، سازمان مطالعه و تدوین (سمت)، چاپ چهارم.

۷. عشاقی، حسین، (۱۳۸۵)، «برهان محقق اصفهانی بر وجود خدا، تقریر اشکالات، پاسخ‌ها»، مجلهٔ *نقد و نظر*، ش٤۳ و ٤٤: ۱۷۸ـ۱۷۹.

۸. مصطفوی، سید محمدکاظم، (بی‌تا). *الحکمة المتعالیة: شرح المنظومة (تحفة الحکیم) للعلامة الکمبانی*، بی‌جا، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.